

درس هفتصد و هشتاد و هشتم

بیان دلیل اول مرحوم شیخ اشراق برای اثبات عقل مجرد (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در تتمه دلیل اول مرحوم صاحب مطارحات که ما گفتیم که در واقع دو دلیل محسوب می شود اما مرحوم آخوند آن را به عنوان یک دلیل ذکر کرده اند. صحبت در این بود که تمام افاعیلی که در وجود انسان یا نبات یا حیوان هست اینها در خودشان نفس اعمال رویه دارند. وقتی که علتی یک تأثیری در معلول می گذارد آن تأثیر از همان جهت علیت است و اختلاف در این افاعیل و قوا به نحو شدت و ضعف و به نحو اختلاف ماهوی و اشکال و صور مختلفه و تخطیط یعنی همین برنامه و تشکلی که فاعلیت این قوا پیدا می کند به طور کلی نمی تواند در تحت یک تدبیر و اراده ای باشد که بتواند نسبت به سایر امور نیز ادراک و شعور [داشته] باشد. هر قوه ای کار خودش را انجام می دهد مثل انسانی که پیش طیب می رود، طیب می گوید که کار من فقط در [زمینه] استخوان است و دیگر به مغز، کلیه، قلب و جهاز هاضمه شما کاری ندارم. اگر اعضای دیگر شما درد می کند

^۱. تلمیذ: [جلسات فلسفه و فقه را] دو روز دو روز کنیم.

استاد: یعنی مثلاً دو روز فلسفه و دو روز فقه باشد؟ این طوری می شود و یک روز در میان هم می شود! البته خب دو روز پشت سرهم باشد بهتر است چون انس با مطلب بیشتر است و آدم بهتر مطلب دستش است ولی در هر صورت ما خواستیم در این مدت دو درس باشد و بینش فاصله باشد دیدیم نشد! مخصوصاً اینکه گاهی اوقات احساس می کنم که نمی شود و ادامه دادن صحبت مشکل است. لهذا شاید این طرح بدی نباشد که مثلاً شنبه و یکشنبه را به فقه می پردازیم و سه شنبه و چهارشنبه را به فلسفه می پردازیم.

چون خودم احساس می کنم که روش ما روش صحیحی نیست. خدا مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را رحمت کند ایشان چند بار به من تأکید داشتند که مباحثه فقه را تا آخر عمرت داشته باش و نفرمودند که چه باشد، هر چه شد یک بحث فقهی مثلاً لمعه یا شرایع هر چه شد.

و خودم یک هم چنین احساسی را می کنم که در نبود فقه انگار یک خلأی داریم اما اصول این طور نیست اصول که همه اش بافتنی است!! آنچه که از ائمه علیهم السلام رسیده است همان فقه است حالا ما خودمان برمی داریم کم و زیاد و بالا و پایین می کنیم حرف دیگری است! ولی خود [مباحث] فلسفه هم بالأخره اینها مطالب الهی و نورانی است. مطالبی است که با توحید و صفات و آثار وجود کار دارد این هم جای خودش را دارد و انسان نمی تواند از این مسائل صرف نظر کند و اثرات مهمی در تفکر انسان دارد. پس إن شاء الله ما دیگر به همین نحوه ادامه می دهیم تا چهارشنبه همین فلسفه را می خوانیم و از جلسه بعد دو روز اول به فقه و دو روز بعد را به فلسفه می پردازیم تا ببینیم که با این تدبیر آیا مشکل حل می شود یا نه.

باید پیش طیب دیگری بروید. پیش آن که رفتی او می گوید که این عکس ها را بگیر و این کارها را انجام بده، بعد می گوید: مشکلی در کلیه نداری.

حالا فرض کنید که باید به قسمت معده بروید. هرکدام کار خودشان را انجام می دهند و در حیطة تخصص خودشان اظهارنظر می کنند. قوای نامیه و مبدله و غاذیه در وجود انسان هرکدام کار خودشان را انجام می دهند و کاری به دیگری ندارند و در اینجا نسبت به دیگری اعمال رویه انجام نمی شود به طوری که اگر یک قوه بخواهد از روی شعور و ادراک نه تنها نسبت به فعل خودش دارای شعور و ادراک باشد بلکه نسبت به کل مسائل و قوای دیگر هم بتواند ادراک و شعور داشته باشد طبعاً هم چنین مسئله ای مستحیل است و به مزاح شبهه است. باید یک عقل مدیر و مستقل و مدبری باشد تا اینکه آن عقل هرکدام از این قوا را در مسیر و راه خود مورد بهره برداری قرار بدهد. همان طور که خود ما هم همین کار را انجام می دهیم. دست دارای قوه ماسکه است و می تواند این [شیء] را بردارد اما من باید دست را در اینجا به کار بگیرم تا اینکه این را بردارد یا اینکه این را بر ندارد و این لیوان را بردارد یا این لیوان را بر ندارد و این کتاب را بردارد، خود دست فقط دارای قوه ماسکه است و شعور ندارد که لیوان را بردارد یا ظرف آب یا کتاب و یا قلم را بردارد. آن قوه ای که در نفس انسان هست آن نفس ناطقه، آن مدیر، آن مدبر و آن عقل که آن امور را می گرداند از همه آنها برای رسیدن به مقصود خود استفاده می کند مثلاً از چشم، گوش، زبان، دست، پا و ... برای رسیدن به مطلوب استفاده می کند.

روی این جهت خود این قوا که در وجود اعضاء منبث و پراکنده هستند، شعور و ادراک تدبیر ندارند. بله، ممکن است بگوییم که دارای شعور در اعمال رویه هستند ولی شعور در تدبیر که این کار را انجام بدهند و آن کار را انجام ندهند و در این ساعت این عمل را انجام بدهند و در ساعت دیگر... نسبت به مسائل مختلفه [این شعور را ندارند] که در اینجا دیگر مسائل، فنون و علومی است که مختص به خودش است. یادم هست یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این شعر را که برای سعدی است می خواندند و ایراد می گرفتند.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه *** به کفر یا به شکایت برآید از دهنی

فرشته ای که وکیل است بر خزاین باد *** چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی^۱

می گوید که آن فرشته فقط به دنبال این است که این عمل را انجام بدهد و کاری به این ندارد که چراغ پیرزن از بین می رود و فقط وظیفه اش این است که ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْ رَرًا﴾^۲ بیاید و مشیتی را که تعلق گرفته

۱. گلستان سعدی، باب هشتم، حکمت ۶۵.

۲. سوره نازعات (۷۹) آیه ۵. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۷:

«سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور می کنند.»

است انفاذ و تنفیذ کند.

ایشان می فرمودند: نه! آن چراغ پیرزن هم اگر تقدیر باشد، می میرد و خاموش می شود و اگر تقدیر نباشد هزار طوفان هم نمی تواند آن چراغ را خاموش کند! خب موارد بسیار عدیده‌ای دیده شده است و مسئله ثابت است که در عین وقوع یک حادثه، انسان مشاهده می کند چطور بعضی از افراد از آن حادثه جان سالم به درمی برند! خب این یک مسئله است البته ما به نحوی هم می توانیم توجیه کنیم.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه *** به کفر یا به شکایت برآید از دهنی

تغییر مسائل بداء و قضا و قدر به واسطه دعا

البته به این بیت اشکال وارد است که به شکر و یا به شکایت قضا تغییر و تبدل پیدا می کند. ﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْ هَا أَوْ مِثْلِهَا﴾^۱ هم چنین در مسائل بداء و مسائل دیگر؛ تبدل حال و تبدل قضاء و قدر و امثال ذلک، اینها اموری هستند که به واسطه دعا تغییر پیدا می کنند و خود دعا هم در مسیر قضاء و قدر است. جناب سعدی تصورشان بر این است که یک لوح محفوظی هست و تقدیر بر آن لوح محفوظ، فلان مسئله را رقم زده و تمام شد و دیگر کاری به سایر مسائل نداریم ولی باید به ایشان گفت که در همان لوح تقدیر که لوح محفوظ است و همه تقدیرات و حوادث عالم کون در آنجا نشئت گرفته و علم عنایی در آنجا تحقق پیدا کرده است، خود دعا و ناله و ابتهال هم در مسیر تثبیت مشیت رقم خورده است؛ یعنی قضای الهی تا اینجا قرار است بیاید و به اینجا که رسید فلان دعا، فلان ندامت، فلان توبه و فلان ابتهال [تغییرش می دهد] مثل داستان حضرت یونس که داستان خیلی عجیبی است! واقعاً در این قرآن، ما توحید را **بتمام معنی** **الکلمة** مشاهده می کنیم که چگونه از ذات پروردگار آثار و صفاتش دارد در عالم نشر پیدا می کند و همه این مسائل برای علم ما و برای تبدل جهل ماست.

اسرار نهفته در داستان‌های قرآن

در داستان حضرت یوسف اسرار عجیبی نهفته است، در داستان حضرت موسی و خضر علیهما السلام [اسرار عجیبی نهفته است] و در داستان حضرت یونس: ﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾^۲ حضرت یونس پیغمبر خداست، پیغمبر خدا که گناه نمی کند، پیغمبر خدا مکلف بر اجرای تکلیف

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۶. مهر تابان، ص ۳۹۶:

«ما هر آیه‌ای را که نسخ کنیم و برداریم و یا به فراموشی اندازیم، مثل آن را یا بهتر از آن را می آوریم.»

۲. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

است که تکلیف را انجام بدهد. حضرت یونس می‌آید تبلیغ رسالت را می‌کند اما قومش او را مسخره می‌کنند و حرفش را گوش نمی‌دهند. او هم نفرین می‌کند و نفرینش هم نافذ است!

نفرین پیامبران، در مسیر اجرای رسالت

چون پیغمبر وقتی که نفرین کند نفرین او، نفرین یک فرد عادی نیست بلکه نفرین او نفرین در اجرای رسالت است؛ یعنی این‌طور نیست که یک پیغمبر همین‌طور بیاید کناری بنشیند و یک نفرینی بکند و حالا یا خدا برآورده کند و یا ملائکه چانه بزنند و بگویند که مثلاً یا رسول خدا یک‌خنده دست نگه‌دار و یک‌خنده صبر کن تا ببینیم چه می‌شود بلکه این مردم آمدند، نه! وقتی که خدا رسولی را می‌فرستد تمام امکانات و قوا را هم همراه با آن رسول می‌فرستد مگر اینکه خود آن [رسول] در مقام مخاطب صبر کند. در داستان حضرت نوح داریم که مدام نفرین می‌کرد و خدا می‌گفت که صبر کن.

اما اگر قرار بر این باشد که پیغمبر عملی را از روی قصد و انشاء بخواهد انجام بدهد، آن دیگر ردخور ندارد چون خودش دارد اعمال می‌کند و این قوا در اختیار او قرار داده شده است که بیاید در راه رسالت و در راه ابلاغ تکلیف اعمال کند و این برنامه هم جزو برنامه او در اینجا قرار دارد.

عدم نزول عذاب در صورت حضور پیامبر و ولی در یک مکان

خب حضرت یونس نفرین می‌کند و می‌گوید که خدایا هرچه انجام دادم فایده ندارد، اینها کافرند و ما را مسخره می‌کنند و دارند تو را استهزاء می‌کنند و دیگر نتیجه‌ای ندارد پس زمین خودت را از لوث وجود اینها پاک گردان! خب عذاب هم می‌آید. حضرت وقتی می‌بیند که دارد عذاب می‌آید و چون ممکن است ایشان را هم بگیرد از آنجا بیرون می‌آید، این بیرون آمدن هم خطابش از آنجاست؛ یعنی خدا به او خطاب می‌کند که بیا بیرون تا این عذاب دامن تو را نگیرد یا اینکه اگر تو بخواهی در اینجا باشی دیگر عذاب نمی‌آید، این قسم دوم هم چیز شده است. ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۱ اگر می‌خواهی عذاب بیاید باید از اینجا خارج شوی و باید از این مکان بیرون بیایی چون تو وسیله رحمتی،

«داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت و چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت.»

۱. سوره انفال (۸) آیه ۳۳. معادشناسی، ج ۲، ص ۸:

«ای پیغمبر! تا هنگامی که تو در میان این مردم هستی خداوند آنها را البته دستخوش عذاب نمی‌کند، و همچنین تا وقتی که آنان استغفار را شعار خود قرار دهند، خداوند عذاب کننده آنها نخواهد بود.»

وسيلة رحمت که نمی شود [باعث عذاب شود]. لذا خدا به حضرت لوط هم می گوید که از اینجا خارج شو، ﴿إِلَّا أَمَرَآتَكَ﴾^۱ به حضرت لوط هم می گوید که عذاب می خواهد بیاید و از این شهر بیرون برو چون اگر بخواهی در این شهر باشی دیگر عذاب معنا ندارد و امثال ذلک.

حضرت یونس [از شهر] بیرون می آید، وقتی که حضرت یونس بیرون می آید، آن وقت آن عذاب که می خواست نازل بشود افراد جمع می شوند، دیگر داستان خودش را دارد که مردم توبه می کنند و ...

علت حبس حضرت یونس در شکم ماهی

حالا حضرت یونس که بیرون می آید و سوار کشتی می شود که دوباره برگردد ببیند که دیگر همه چیز درست و روبه راه شده است، همه مردم مسلمان شده اند، ایمان آورده اند و آدم های خوبی شده اند، حالا این چه قضیه ای است که حضرت یونس باید چهل روز در شکم ماهی باشد؟! چون خود حضرت یونس هم بالأخره سیر خودش را دارد. ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ﴾^۲ خیلی عجیب است! حضرت گمان کرد که ما بر او قادر نیستیم! البته بعضی ها گفته اند که ﴿نَقْدِرُ﴾ معنای غلبه و قدرت نیست. مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - در تفسیر دارند که پیغمبر نمی آید ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ﴾ بکند چون با عصمت انبیاء [نمی سازد] پس این همان معنای ﴿فَظَنَّ أَنْ لَمْ نَأْخُذْهُ﴾ «ما او را بگیریم» می دهد، نَأْخُذُهُ وَ نَكْتَفِيهِ در چیز قرار بدهیم.^۳

ولیکن فرقی نمی کند معنای یکی است و تفاوتی نمی کند! همین که می گوید: ﴿فَظَنَّ﴾، ﴿فَظَنَّ﴾ حالا دیگر چه آن معنا را بگیرید و چه این را، یعنی ﴿فَظَنَّ﴾ اینکه از تحت قدرت ما خارج است یعنی از این تحت قدرت بیرون می آید و خودش می تواند از آن عذاب فرار کند و کنار بیاید و همه اینها روی حساب است ها! تا کسی به آن مراتب نرسیده یا حداقل بویی از آنها نبرده باشد اصلاً نمی تواند این آیات را بفهمد. یعنی چه؟! حضرت یونس بیرون بیاید و چهل روز هم در شکم ماهی باشد، خوب یعنی چه؟! اگر کسی از شما سؤال کند یا از این

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۳.

ترجمه: «غیر آن زن کافرت.» (محقق)

۲. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

«پس چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت.»

۳. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴ و ۳۱۵:

«و قوله: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ﴾ ای وانکر ذا النون إذ ذهب مغضباً ای لقومه حیث لم یؤمنوا به فظن أن لن نقدر علیه من قدر علیه رزقه ای ضاق کما قیل. و یمكن أن یكون قوله: ﴿إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ﴾ وارداً مورد التمثیل ای کان ذهابه هذا و مفارقة قومه ذهاب من کان مغضباً لمولاه و هو یظن أن مولاه لن یقدر علیه و هو یفوتہ بالابتعاد منه فلا یقوی علی سیاسته و أما کونه علیه السلام مغضباً لربه حقیقة و ظنه أن الله لا یقدر علیه جداً فمما یجل ساحة الأنبياء الكرام عن ذلك قطعاً و هم معصومون بعصمة الله.»

آقایان سؤال کند که آقا یعنی چه که خدا حضرت یونس را چهل روز عذاب بدهد؟! ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنَا ۖ أَنتَ سُبُّ حُنُكٍ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ * فَاَسَّ تَجَبَّ نَالَهُ وَنَجَّى نَهْ مِنْ آلِ غَمٍّ وَكَذَلِكَ نُجِي آلَ مُمُونِينَ ﴿۱﴾ خب برای چه؟! مگر پیغمبر خدا گناه کرده است؟! مگر پیغمبر خدا معصیت کرده است؟! تکلیف را انجام داده و مسخره‌اش کرده‌اند و او هم نفرین کرده و عذاب آمده است دیگر چهل روز در شکم ماهی بودن یعنی چه؟! چون این همه سیر برای خود این پیغمبر است! خود این پیغمبر هم در مسیر کمال خودش باید به مرتبه توحید برسد و او هم باید راه خودش را طی کند. آیا ما خبر داریم در آن وقتی که حضرت یونس داشت نفرین می‌کرد چه تفکری داشت؟! ما که نمی‌دانیم، شاید همین جا قرار است که یک مسئله‌ای اتفاق بیفتد. اینکه الآن دارد نفرین می‌کند و [می‌گوید که] اینها فایده‌ای ندارند چه تفکری دارد؟! اما پیغمبر ما هیچ وقت نفرین نکرد! می‌فرمود: «اللَّهُمَّ اِهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ!»^۲ اما حضرت نوح نفرین کرد،^۳ حضرت یونس نفرین کرد، حضرت لوط نفرین کرد.^۴ اینها همه نفرین کردند. خب آنها هم باید انجام بشود، اگر آن کافر است این هم کافر است، اگر آن مشرک است این هم مشرک است، اگر آن به محاربه و جنگ برخاسته، این هم به محاربه و جنگ برخاسته است.

این مسئله باید برای خود حضرت یونس هم روشن شود، این نفرینی که تو کردی ما به این نفرین ترتیب اثر می‌دهیم و عذاب را می‌آوریم ولی آیا اگر تو نفرین نمی‌کردی هم قضیه به همین کیفیت باقی می‌ماند؟! اگر تو صبر می‌کردی و به تأخیر می‌انداختی باز هم به همین کیفیت بود؟! چقدر این نفرینی که تو کردی به ما

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷ و ۸۸. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷ و اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۴۱:

«و آنگاه که در شکم ماهی در ظلمات جای گرفت) ندا برآورد که: هیچ معبودی و صاحب اثر و سببی جز خدای احد و واحد نمی‌باشد. منزّه می‌باشی ای پروردگار از حدس و گمان ما، به درستی که من از ستمکارانم (و به واسطه جهل و نادانی بر خود ظلم و ستم می‌نمایم) پس آنگاه ما او را بیامرزیدیم و دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم و کدورت و تألم عالم اعتبار، رها ساختیم و به عالم حقایق و واقعیت توحید وارد نمودیم، و سرّ این حقیقت را به او نمایانندیم؛ و این چنین مؤمنین را نجات و رستگاری می‌بخشیم.»

۲. إعلام الوری، ص ۸۳؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۹۸؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۱؛ عنوان بصری ج ۲، ص ۱۶۰.

۳. سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَىٰ آلِ أَرْوَصٍ مِنْ آلِ كَافِرِينَ دَيَّارًا﴾. سیری در تاریخ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ وَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ج ۱، ص ۴۲۲:

«و نوح گفت: پروردگارا، ديار و زنده‌ای از کافرین را در روی زمین باقی نگذار!»

۴. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۰:

﴿قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَىٰ آلِ قَوْمِ آلِ قَوْمِ آلِ مُفْسِدِينَ﴾.

ترجمه: «لوط گفت: پروردگارا مرا بر مردم فساد انگیز نصرت بده.» (محقق)

مربوط است و چقدر به اذیت‌هایی که به تو کردند مربوط است؟! مسئله دارد خیلی دقیق می‌شود! این نفرینی که تو کردی ما به آن ترتیب‌تر می‌دهیم و عذاب را هم می‌آوریم. عذاب آمد و همه هم دیدند و جریانش را می‌دانید. چقدر از این مسئله به ما مربوط است که چون مخالفت با تبلیغ کردند و چقدرش مربوط به اذیتی است که به تو کردند؟! بالأخره اذیت می‌کنند، آرام که نمی‌نشینند، مردمی که ولد چموش هستند و هرکدامشان یک بازی درمی‌آورند! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «**ما أودى نبیٌ مثلاً ما أودیتُ**»^۱ اینها مردمی که آرام نمی‌نشینند و هر روز یک [اذیتی] می‌کنند، این اذیت‌ها چقدر در این نفرین تو مؤثر بوده است؟!

قضیه این است! بله، ممکن است بگوییم که شصت درصد مربوط به خدا بوده و چهل درصد مربوط به اذیتی بوده که به تو کردند. البته ما این حرف‌هایی را که می‌زنیم همین‌طوری داریم می‌گوییم! [برای ما پیش بیاید] تا ده درصد هم جلو نمی‌آییم! حالا ما داریم برای حضرت یونس تکلیف تعیین می‌کنیم و اینجا در مدرسه فیضیه نشسته‌ایم و خیلی خوب و راحت، الحمدلله جایمان هم خیلی خوب است و این‌طوری برای پیغمبرها داریم پرونده درست می‌کنیم و تکلیفشان را تعیین می‌کنیم! ولی می‌گوییم که خدایا اگر برایمان هم پیش آوردی خودت دستمان را بگیر، خب دیگر غیر از این چاره‌ای برای این مسئله نداریم. ما به ده درصد قضیه [جلو نمی‌آییم]!

آن وقت اینجا شما ببینید این حکومتی که به دست انبیای الهی می‌افتد آیا با آن حکومتی که دست من و شما می‌افتد، یکی خواهد بود؟! نظراتی که در این مسائل اعمال می‌شود و سلیقه‌هایی که در این قضایا اعمال می‌شود و حکم‌هایی که در این زمینه از من و امثال من صادر می‌شود، ریشه‌هایش در کجاها می‌تواند قرار داشته باشد؟! همه رحمانی و توحیدی است یا یک‌خرده، دوخرده یا سه‌خرده هم... بله دیگر! قضیه چیست؟ وقتی که ما داریم مسئله را به پای اسلام می‌گذاریم حواسمان هست که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اینجا بود چه می‌کرد؟! اگر به پای اسلام نگذاریم، راحتیم، اگر نگذاریم، به هرطوری به هر قسم و کیفیتی [باشیم] راحت هستیم ولی حالا که می‌گذاریم مردم می‌خواهند به پای اسلام نگاه کنند، اگر بنخواهند به پای اسلام نگاه نکنند، پای پیغمبر به این وسط کشیده می‌شود، پای امیرالمؤمنین و پای امام مجتبی و سیدالشهداء و امام رضا علیهم‌السلام این وسط کشیده می‌شود! آن وقت اینجا دیگر آدم باید خیلی تنش بلرزد و نمی‌تواند به همین راحتی [بگذرد] و همین‌طور نسبت به مسائل حکومت و قضاء و مسائل فتوا تمام اینها را از یک دیدگاه دیگر [باید نگاه کند].

ببینید چقدر انسان می‌تواند از این مبانی، از این آیات، از این قرآن و از این مسائل توحیدی استفاده کند.

^۱ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۲۴۷؛ سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۱، ص ۲۵۳.

فقط یک قصه نخوانیم، داستان حضرت یونس و فلان و این چیزها دارد اتفاق می‌افتد و این مطالب برای انسان هم در طول زندگی پیش می‌آید و فقط باید از خدا بخواهیم وقتی که انسان می‌خواهد عبور کند [خدا انسان را] درست عبور بدهد و با نمره تجدید و رفوزه عبور نکند. حالا ممکن است که ما نمره بیست نگیریم و نمی‌گیریم! چون هیچ وقت نمره بیست برای ما نیست، نمره بیست برای اولیاء است و برای ما نیست ولی دیگر شش و پنج و چهار و صفر هم نگیریم! بالأخره نمره ده به بالایی، ده و یازدهی، همین قدر که تجدید نشویم [خوب است]. نمی‌دانم الآن نمره تجدید ده است کمتر است یا بیشتر است. آن وقت که ما بودیم ده بود!

اینها چیزهایی است که برای انسان معارف را می‌آورد و زنده می‌کند و حرکت می‌دهد. خدا نیامده در قرآن قصه بگوید، خدا با ما دارد صحبت می‌کند و می‌گوید که زندگی‌ات را باید این طوری کنی! اگر به راه کمال می‌روی باید این کار را انجام بدهی و خودت را باید حضرت یونس فرض کنی! مخصوصاً برای اهل علم که اینها در میان مردم به تبلیغ معروف و مشهورند یا قضیه بالاتر برود و به مسئولیت بالاتری برسد، اینجا چه کسی می‌تواند مسئولیتی را قبول کند؟! همین طوری یک مسئولیتی را قبول کند و بگوید که بیا بابا یا علی، مسئولیتی را بپذیر دیگر، آقا بار روی زمین افتاده بیا این بار را بردار. چه کسی گفته که تو بیایی برداری؟! تو برو پی کارت بگذار یکی دیگر بیاید و بردارد.

یک نفر بیاید به بنده بگوید که آقای فلان شما بیا فلان مسئله را بپذیر، من هم بگویم که بله، این مسئله روی زمین افتاده بیایم بردارم. نه خیر! تو بردار ببین چه می‌شود؟! مگر دنیا صاحب ندارد؟ یک وقت امام زمانی در کار نیست خب می‌شود [این طور] گفت ولی صاحب دارد پس حساب و کتاب هست. آیا من در خودم می‌بینم که این بار را بردارم؟ بسیار خب بردارم، باید پاسخش را هم بدهم اما وقتی در خودم نمی‌بینم برای چه بیایم بردارم؟ روی زمین افتاده خب بیفتد مثل بارهایی که روی زمین افتاده است این هم روی آن! خیلی بار روی زمین افتاده است اینها هم روی آن [بیفتد]. آیا تو در خودت این اختیار و استعداد را می‌بینی یا نمی‌بینی؟ اگر می‌بینی برو بردار.

مرحوم آقا میرزا محمد تقی کسی بود که مرحوم آقا می‌فرمودند: ما مانند ایشان فرد بی‌هوا در بین افرادی که مسئولیت پذیرفتند کم سراغ داریم! مرحوم میرزای دوم - میرزای اول که خیلی مسئله‌اش چیز بود - در آن قضیه آمدن به نجف خودش را نشان داد که آدم بی‌هوایی است. وقتی سید یزدی پیغام فرستاد که شما با آمدنتان در اینجا شوق عصای مسلمین می‌فرمایید. دست شما درد نکند! برای امام جماعت دعوتش کردند ایشان هم از کربلا بلند شده و آمده است حالا طرف این قسم از او استقبال می‌کند! همین که می‌گوید: شما شوق عصای مسلمین کردید، همان جا سوار می‌شود و به کربلا برمی‌گردد و صدایش را در نمی‌آورد! غروب می‌شود می‌بینند که در صحن نیامد هر چه صبر می‌کنند می‌بینند که نیامد، پس کجاست؟! ای بابا این ما را سر کار گذاشت! قرار

شد که اینجا بیاید و نماز بخوانیم و افراد بیایند! بعد می‌بینند که نه آقا دارد در کربلا نمازش را می‌خواند! خداحافظ شما، ما رفتیم.

به این مرد آدم بی‌هوا می‌گویند و الا می‌توانست بماند و بگوید که بالأخره ما را دعوت کردید و آمدیم دیگر خودتان می‌دانید، خودتان مشکل را حل کنید که چه خواهد شد. چه بساطی [به‌پا کردند]! همه به نام اسلام، ای وای اسلام در خطر می‌افتد، اگر یک کسی در صحن نماز بخواند اسلام به خطر می‌افتد؟! البته بیضه اسلام در خطر می‌افتد! داخل صحن کسی نماز بخواند اسلام در خطر می‌افتد و شوق عصای مسلمین شده و نمی‌دانم چه به پا شده است. صاف برگشت رفت، خداحافظ! اگر قرار است با یک نماز خواندن ما اسلام به خطر بیفتد و مضمحل بشود و تدمیر بشود ما به کربلا برگشتیم و سر خانه و زندگی خودمان و همان جایی که بودیم. این نجف و این حوزه و این صحن و سرای امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم برای شما، بفرمایید نماز مغرب بخوانید و نماز عشاء بخوانید و نافله‌اش را هم بخوانید، اصلاً نماز شب‌تان را هم بیایید اینجا بخوانید، اذکاری اگر دارید - خب آنها که ذکر نمی‌گفتند - بخوانید، زیارت عاشورا هم بخوانید، اصلاً دعای ندبه هم بخوانید، صحن و همه این چیزها برای شما!!

یا مثل میرزای شیرازی وقتی که دید دارد از حاج میرزا حبیب‌الله رشتی حرف‌هایی می‌شنود، بنده خدا مریض هم بود، گفتند که باید جایی بروید، گفت که تمام، خداحافظ شما! بی‌سروصدا به سامرا برای معالجه و برای مداوا می‌رویم. بیمار و مریض بودند به آنجا می‌رود و بعد می‌گوید که خب حالا همین جا هوا بد نیست و ببینم چه می‌شود و یک بحثی هم همین جا شروع می‌کنیم، دونفری و سه‌نفری و خلاصه مشغول می‌شود. خلق الله هم در نجف می‌بینند که این نیامد، این که گفت خوب شد بابا این چه مرضی بود گرفت؟! دو ماه، سه ماه، چهار ماه، بعد می‌آیند می‌بینند که سُر و مُر و گنده سر جایش نشسته، حرم می‌رود در صحن می‌آید، چیز می‌کند! می‌گویند که میرزا نجف [نمی‌آیی]؟! می‌گوید که دیدم حالم بهتر است و می‌ترسم دوباره مریض بشوم!! پیشگیری هم که لازم است، پیشگیری بهتر از درمان است! می‌گفت که می‌ترسیم دوباره مریض شویم و بهتر است که همین جا بمانیم و همین جا باشیم. اینها مردان خدا بودند! می‌گوید که اگر قرار است بودن ما در اینجا موجب شود که عرصه بر شما تنگ شود، این نجف و حوزه برای شما، ما سامرا می‌رویم و همان جا هستیم، دورترین نقطه تا نجف، نجف کجا؟ جنوب! سامرا کجا؟ شمال! دورترین نقطه می‌رود و همان جا هم می‌ماند.

الآن هر دو رفتند. هم میرزا محمدتقی رفت و هم آن سید یزدی رفت. هم میرزای شیرازی رفت هم میرزا حبیب‌الله رفت اما الآن آن طرف چه خبر است؟! الآن چه کسی در آن طرف جلوتر است و چه کسی عقب‌تر است؟! چه کسی باید حساب پس بدهد؟! بالأخره اینها حساب و کتاب دارد. انسان بیاید و این چیزها را بگوید

و... بله!

یک وقتی یک هم‌چنین‌جریانی هم برای بعضی‌ها اتفاق افتاده بود که می‌خواست احساس مسئولیت کند. آقا مسئولیت چیست؟! اینها همه حساب دارد!

وقتی که میرزا محمد تقی به آقا سید احمد کربلایی [حواله داد] خب آقا میرزا محمد تقی هم می‌داند به چه کسی حواله بدهد نه به هر کسی، او می‌فهمد آن کسی که می‌تواند فقط سید احمد است و او می‌تواند از عهده این مسئله بر بیاید. وقتی که به سید احمد حواله داد سید احمد جواب می‌دهد که ما به این چیزها کار نداریم و به میرزا بگو که در روز قیامت با ما طرف است! خیال نکند که اینجا هر کاری می‌خواهد بکند و هر حرفی می‌خواهد بزند، آنجا حکومت با ماست و دامن او را جلوی جدّم خواهم گرفت و نسبت به این قضیه تهدید می‌کند و شوخی نمی‌کند! خب اینها چه برداشتی داشتند؟ من در همان رساله اجتهاد و تقلید گفته‌ام که اینها چه برداشتی از مسئله داشتند. بی‌سواد نبودند! اینهایی که فعلاً هستند از نظر سواد، انگشت کوچک آنها هم به حساب نمی‌آیند! بی‌سواد نیستند، چه برداشتی داشتند که آن برداشت را ما نداریم؟ آنها چه تفکری داشتند که این‌طور برخورد می‌کردند؟! آنها غم و غصه اسلام را نداشتند؟! آنها بی‌خیال بودند؟! آنها احساس مسئولیت نمی‌کردند؟! ما فقط احساس مسئولیت می‌کنیم؟! آیا این مسئله فقط در ما درآمده است؟! یعنی آنها احساس مسئولیت نمی‌کردند، آنها غصه اسلام را نداشتند؟! آنها غصه مسلمین را نداشتند؟! آنها غصه مکلفین را نداشتند؟! آنها غصه مقلدین را نداشتند؟! آنها احساس نمی‌کردند که چیزی روی زمین [مانده است] که حالا میرزا تقی شیرازی فوت می‌کند خب این بار روی زمین می‌افتد، احساس مسئولیت بکنیم و ما آن را برداریم؟! یعنی آنها هم چنین احساسی نمی‌کردند و هم چنین فهمی نداشتند! یا اینکه نه فهمشان هم خیلی بالاتر از ما بود! اگر از نقطه نظر مسائل ظاهری و عادی است که استعدادشان خیلی بالاتر و حافظه‌شان بالاتر و اطلاعاتشان بالاتر از ما بوده است و اگر از نقطه نظر مسائل تقوایی باشد که اصلاً ما اطلاع و خبر نداریم. آنها چه تفکری داشتند که این‌طور برخورد می‌کردند و آن تفکر را ما نداریم؟! به این قضیه برسیم!

آقا سید احمد کربلایی - رضوان الله تعالی علیه - آدم عادی که نبود! مرحوم قاضی - رضوان الله تعالی علیه - که آدم عادی نبود! وقتی برای مرجعیت پیش او آمدند می‌گفت که شما بروید از دیگران تقلید کنید این همه هستند. بعد وقتی که رساله خواستند ایشان فرمودند: بنده رساله ندارم. مرحوم قاضی کسی بود که در حوزه‌های نجف وقتی که وارد می‌شد تمام علماء «**کَانَ عَلٰی رُؤْسِهِمُ الطَّيْرُ**»^۱ همین‌طور ساکت می‌شدند! ایشان آدم بی‌سوادی نبود! وقتی که وارد در یک مجلس فاتحه می‌شد یا وقتی که وارد یک مسجدی می‌شد که

^۱. ضرب‌المثل عربی؛ کتاب الأمثال، هاشمی، ص ۱۹۶؛ عنوان بصری، ج ۴، ص ۱۶۹.

اعظام نجف و مراجع بودند همه اینها ساکت می شدند و کسی اصلاً به احترام ایشان حرف نمی زد! چه تفکری در اینها هست که این تفکر در ما نیست؟! مشکل کجاست؟! ایراد کجاست؟! ایراد همین است که اینها به مطلب رسیده اند و ما نرسیده ایم، اینها به آن مسئولیت و به آن تعهد و به آن التزام رسیدند اما ما نرسیده ایم هرطوری که شد و به هر کیفیتی شد آقا بیا تنور گرم است و نان را بچسبان، کجای کاری اما او نه! این طور نیست. می گوید که تنور گرم است که گرم است به من چه مربوط است؟ تنور، تنور من نیست. من چرا نان بچسبانم؟! برای یکی دیگر است به من چه ربطی دارد.

منظور خدا از داستانها و حکایت های قرآن

اینها همه مسائلی است که برای انسان عبرت می آورد. این بزرگان و این پیامبران الهی که آمدند و آیات قرآن که نازل شده باید به حساب برسیم و فکر کنیم و در این آیات تأمل کنیم و آنهایی که توانستند تا حدودی از اسرار آیات سر در بیاورند برویم ببینیم چه گفته اند؟ در تفاسیرشان در کتبشان چه چیزی ذکر کردند؟ داستان حضرت یوسف برای چیست؟ خدا بیاید هم چنین قضیه به این طول و درازی را در سوره یوسف برای ما بیان کند یعنی چه؟! یک جریانی بود و حضرت یوسف گفت: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾^۱ و بعد هم بزرگ می شود ﴿وَرَوَدَتْهُ الْآتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ﴾^۲ خیلی خب خودمان می گوئیم که اینها چیز مهمی نیست. بعد هم که قضیه سجن و بعد هم رسیدن به آن مسائل پیغمبری و ... خدا از این قضیه و از این حکایت و داستان نویسی چه منظوری دارد و چه می خواهد به ما بگوید؟! می خواهد همین را بگوید که اگر می خواهی در این دنیا باشی مثل داستان یوسف برای تو هم پیش خواهد آمد، مثل یونس هم برای تو پیش خواهد آمد، مثل نوح هم پیش خواهد آمد، همه اینها برای تو پیدا خواهد شد منتها در حد خودت و در همان رتبه ای که خودت داری!

إن شاء الله خدا دست ما را بگیرد و فهم ما را نسبت به این مبانی و نسبت به این مطالب باز کند و در هر جا و در هر قدمی، ما را خودش با موفقیت عبور بدهد.

تلمیذ: این آیه (فَطَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ) به خاطر این نیست که یک موضوع خلاف [در مرتبه سلوک رخ داده است و] آن جریان چهل روز برایش پیش آمد؟

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

ترجمه: «در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و ...» (محقق)

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳.

ترجمه: «و بانوی خانه به میل نفس خود با او بنای مراوده گذاشت و (روزی) درها را بست و یوسف را به خود دعوت کرد.» (محقق)

علت حبس حضرت یونس؛ سیر سلوکی او در کیفیت نزول اسماء و صفات و رؤیت مشیت خدا

استاد: بله، مسئله همان سیر سلوکی حضرت یونس در کیفیت نزول اسماء و صفات و کیفیت رؤیت مشیت خدا هست. حضرت یونس - **هو الله العالم**؛ خدا خودش در این مسئله بهتر می‌داند - بر این تصور بود حالا که این یک ولیّ خداست و حالا که این پیامبر خداست و حالا که این از طرف خدا مأمور به ابلاغ است پس دیگر مطلب به همین جا تمام شد و دیگر اراده، اراده اوست و چون می‌بیند قوا در تحت اختیار اوست؛ قوای باد، خاک، زمین، زلزله، طوفان، ابر و صاعقه همه در تحت اراده و قدرت اوست و وقتی که می‌بیند اینها مخالفت کردند، این افراد را خارج از مرتبه عبودیت تلقی می‌کند یعنی می‌گوید که اینها از تحت عبودیت درآمدند و حالا که درآمدند پس دیگر از چشم خدا افتادند و حالا که از چشم خدا افتادند بنابراین برای چه زنده باشند؟! پس جای نفرین همین جاست. وقتی کسی از تحت عبودیت خارج شود، از تحت آن رقیّت خارج شود، از تحت انقیاد خارج شود و بیرون بیاید دیگر وجودش **کأن لم یکن** است و وقتی که وجودش کالعدم بود انسان برای عدم نفرین می‌کند که از بین برود.

عدم انقطاع عبودیت از مخلوقات در حین مخالفت

دیگر از این مسئله غافل بود وقتی که یک موجودی وجود پیدا کرد، مَهر عبودیت و ارتباط با آن مبدأ اعلیٰ و ربّ الارباب تا آخر به او زده شد! گرچه الآن مخالفت می‌کند ولی الآن در حین عبودیت و در حین ربط مخالفت می‌کند. این مسئله‌ای که این دیگر کنار گذاشته شد را نداریم، تو در اینجا خیال کردی که کنار گذاشته شد اما نه، این کنار گذاشته نشده است. این عبد گناهکار و عبدِ عاصم و عبدِ مذنب است نه اینکه دیگر عبد نیست و تبدیل به حجر شد و تبدیل به چه شد و به طور کلی کنار رفت. این عبد است منتها عبد متجرّی و عبد جسور است، این عبد، عبد کافر و مشرک است. وقتی این طور باشد پس نفرینی که می‌خواهد بکند ممکن است نفرین جایش را عوض کند و نفرین نکند. همین طور این چیزها را تحمل کند و این مسئله را در نظر نیاورد یا موقع نفرین فرق کند و به یک حدی برسد که در آن حدی که رسید خود خطاب بیاید که نفرین کن، یعنی اگر هم نفرین هست از جانب اوست نه از جانب این! یعنی همان طوری که تبلیغ از جانب اوست آن نفرین و این استدعای عذاب هم از طرف او می‌آید، از طرف خدا می‌آید. خدا می‌گوید که تو عذاب را طلب کن. آن وقت اگر از طرف او بیاید دیگر چهل روز در شکم ماهی ماندن را ندارد، دیگر آن ﴿وَدَا أَلْتُونِ إِذْ ذَهَبَ مُتَعَصِبًا﴾^۱ را ندارد. این حرف‌ها را ندارد چون از طرف اوست، همان طوری که خطاب می‌آید که ابلاغ این

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

را بکن همان‌طور خطاب می‌آید که فردا این مطلب را تقاضا کن. قضیه سیان می‌شود، بود و نبود یکی می‌شود، تبلیغ و عدم تبلیغ یکی می‌شود، هدایت و عدم هدایت یکی می‌شود، **وَ لِلأَمْرِ كُلِّهِ مُسْتَنْدٌ إِلَيْهِ** یکی می‌شود. نمی‌دانم تمام این چیزی که مربوط به ﴿طه﴾ * مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ آلَ قُرْآنًا لِنَشْفَقَ * ﴿إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى﴾^۱ این مسئله ظاهر می‌شود که دیگر همه چیز به دست اوست و او بخواهد، ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾^۲ اینجا ظهور پیدا می‌کند. ببینید اینها همه مظاهر خدا هست و تا انسان بخواهد به این ظهور برسد کار دارد و باید دورانی را طی کند. برای حضرت یونس طی کردن این به این کیفیت بود و ایشان برنامه را به این کیفیت انجام دادند.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد

«داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت.»

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۲ و ۳. رساله مودت، ص ۷۸:

«طه، ما قرآن را بر تو نفرستادیم که به زحمت و سختی مبتلی شوی، بلکه قرآن تذکردهنده است برای هرکس که خاشع گردد.»

۲. سوره قصص (۲۸) آیه ۵۶. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۳:

«تو قدرت نداری کسی را که دلت بخواهد هدایت کنی؛ ولیکن خداوند است که هدایت می‌کند کسی را که بخواهد.»